

بسم الله الرحمن الرحيم
مجلس تعزیه امان نامه و شهادت حضرت عباس (ع)
تهیه و تصحیح شده توسط هیئت محبان حضرت علی اکبر (ع)
روستای نئیز علیا شهرستان رابر استان کرمان

عمر سعد:

ایا غلام بگستر تو فرش استبرق بزن تو صدلیم گیر و بر سرم بیدق
بگو که جمع بیایند لشکر از تعداد ز خیل موصل کرکوک . کوفه و بغداد
دگر ز روم وری ورشت و شوشتر و تبریز بگو که جمع بیایند لشکر خونریز
بلافاصله

ابی عبدالله: ای قبه خرگاه تو سر سوده به کیوان وی خادم درگاه تو فففور و سلیمان
در گرد سر پرده ات از بهر طلایه پر در هر دوخته از حوری و غلمان
گر حسن تو رخشنده نمیگشت به عالم بر خلق بسا طعنه زدی یوسف کنعان
باب تو اگر تیغ کجش راست نمی شد کی راست شدی رایت آیین مسلمان
در کوفه و در بدر و احد حیدر صفدر دیدی چه بیاورد سر لشکر عدوان
سردار و سپهدار و یل صف شکنی را بس کشت بس افکند بس انداخت ز پیکان
این لشکر بی حد که رسد از چپ و از راست مشکل بگذارند که بیرون ببری جان
لشکر چه پدر کشته چه عمر و چه برادر دارند به دل بغض تو ای شاه غریبان
مسلم به عراق آمدنش از چه سبب بود گفتی تو برو کوفه ستان بیعت و فرمان
گفتی نبود مرد به اولاد امیه از خاطر ما رفته مگر کشتن عثمان
بر بخت یزید ابن معاویه نظر کن افکند چسان کشتی عمر تو به طوفان
از کوفه رسد سوی شما لشکر خونخوار یا اینکه کنی بیعت و یا بگذری از جان

امام حسین:

فریاد از جفای تو ای چرخ کینه جو بنگر حسین تشنه جگر زار و مضطر است
یک امشب است نوبت آسایش مرا فردا گلویم از دم شمشیر کین تر است
فردا شود به نیزه قوم مخالفان این سر که زیب عرش خداوند اکبر است
فردا ز جور کینه اعدای ناپکار زینب به دشت کربلا بی برادر است
سهل است گر شور من و یاران من شهید بهر رفاه امت جدم پیمبر است

شمر:

می رسم از کوفه با سپاه فراوان در بر ابن سعد با حکومت و فرمان

گمانم اینکه ای لشکر همین دشت بلا باشد همین خرگاه سبز از زاده خیر الورا باشد
اگر این دشت دشت کربلا باشد چه خشنودم در دیگر صدای کوس و نای و کرنا باشد
بسوزانم دل زهرای اطهر را ز ظلم کین که دانم رود رودش از زمین تا بر سماء باشد

غلام:

بلی سردار این دشتی که بینی کربلا باشد همین خرگاه سبز از زاده خیر الورا باشد

شمر:

یکی رود به بر ابن سعد بد اختر زکوفه آمده شمر شریب با لشکر
بود همزه او سپاه فراوان بهر تو آورده خلعت و زیور

غلام:

السلام ای مهتر سردار قوم اشقیا می رسد اینک ز ره شمر لعین بی حیا
حکم دارد از عبیدالله به قتل شاه دین بهر تو آورده است او خلعت گوهر نگین

عمر سعد:

ایا غلام به سر کردگان بده تو خبر بگو که آمده شمر شریب با لشکر
شمر آمده زکوفه به قتل شه شهید اکنون کشنده شه دین است آن پلید
خیزم تا دمی بکنیم پیشواز آن آورده است خلعت و حکم از بر ولید
این حکمها چه باشد و لشکر ز که بود میر سپاه من شده امر یا که آن پلید

غلام:

خطاب من به شما ای سپاه کوفه و شام رسیده است ز ره شمر دون بد فرجام

شمر:

خطاب من به تو ای ابن سعد بد طلعت بداده والی کوفه برای تو خلعت
بپوش خلعت عاری خود ایا سردار که تارضا شود از تو و کامران باشی

عمر سعد:

الحمد خدای را که شدم مفتخر امروز دولت بودم کامروا مفتخر امروز
پوشم به تن خویش کنون خلعت والی در نزد ولیدم چه عجب معتبر امروز

شمر:

آمدم ای ابن سعد با این سپاه و لشکرم این سپاه کفر را از کین بدان من سرورم
حکم دارم از عبیدالله فرمان از یزید گر سپهدار تویی اخراج من خود سرورم

عمر سعد:

ای شمر ای ستمگر دوران خوش آمدی سرکرده سپاه دلیران خوش آمدی
از کوفه سوی کربلا از چه آمدی گویا به قتل شاه شهیدان خوش آمدی

شمر:

کردیم ما تو را روان ز چه در دشت کربلا بندی تو آب بر رخ اولاد مصطفی
از پا در آوری تو قامت عباس نامدار یا زودتر روان شو بیا به نزد ما

عمر سعد:

خواهی اگر ای لعین فتح و ظفر ز راه کین تا نرسد سپاه کین میشود این نمیشود

شمر:

تا نکتم من از ستم دست برادرش قلم تا نفقت از او علم میشود این نمیشود

عمر سعد:

کشته ز کینه اکبرش پاره ز تیغ جعفرش دست جدا برادرش میشود این نمیشود

شمر:

تا که نیاورم یورش با همه خصم در برش کوتاه ملول خاطرش میشود این نمی شود

عمر سعد:

خواهی اگر به مکر و فن سرکتی اش جدا ز تن بی کمک رضای من میشود این نمیشود

شمر:

من بدمر سپر سپر بر همه سپاه زر باز به بودم دگر میشود این نمیشود

عمر سعد:

شمر طمع ز جان مبر گول ز ناکسان مخور سنگ سپاه مثل در میشود این نمیشود

شمر:

رستم این زمین منم زیور غرق جوشنم شورش و محشر افکنم میشود این نمیشود

عمر سعد:

شمر بیا مکن چنین ظلم به شاه بی معین شرم ز ختم مرسلین میشود این نمیشود

شمر:

پیش نمیرود خوشی جز به خلاف سرکشی تا که نسوزم آتشی میشود این نمیشود

عمر سعد:

همچو روبه روی در جنگ غضنفر چون کنی حرب ای ظالم به عباس دلاور چون کنی

بشنو از من شمر کمتر کن جفا قامت لیلا کمان از داغ اکبر چون کنی

شمر:

این سعد با شه دین صلح محال است محال مطلب من همه از بهر قتال است و قتال

گر ری و موصل و کرکوک تمنا داری کار من با همه اینها به جدال است جدال

پس واگذار مرکب و هم خلعت برت هم نامه یزید و هم خط و منصب

از کربلا برون تو برو با سپاه خویش باید روی به کوفه تو با فوج لشکرت

عمر سعد:

این مرکب سواری و این خلعت برم این نامه یزید و این خط و منصبم
ارزانی تو باد ایما شمر نابکار این خط سروری و این فوج لشکرم

شمر:

این سعد برگرد برگرد
محتاجی من نیست به این خلعت و جوشن شمشیر و سپر از من و فرمان از تو
بلافاصله
یا حسین باید ز خونت دشت را گلگون کنم بیکرت را ماهی دریای خاک خون کنم
یا حسین جنگ دارد با تو گردون صلح کن تو با یزید
گر به کام من بیفتد جنگ با گردون کنم
هل من مبارز ای پسر مرتضی علی

امام حسین:

بار الها من حسینم جد من پیغمبر است باب من باشد علی خیر النسایم مادر است
کشتن من سهل باشد در اسیری میروم خواهرم زینب که ناموس خدای اکبر است
من نمی دانم چه کردم با جفا کاران شام کز برای کشتنم در دست هر یک خنجر است

زینب:

ای خدا من زینبم جدم رسول اکبر است باب من باشد علی خیر النسایم مادر است
از برای قطره اهی سکینه کرده غش ساعت دیگر حسین میدان اسپر کافر است

سکینه:

من سکینه دختر سلطان دینم ای خدا من عزیز ناز پرورده حسینم ای خدا
بار الها دست من بر دامن تو ای خدا کن ترحم بر غریبان دیار کربلا

امام حسین:

شوم فدای تو عباس ای برادر جان الهی آنکه شود جان من تو را قربان
بدار پاس حرم یکدم ای برادر جان که تا نماز گذارم به درگاه سبحان

حضرت عباس:

ای شهسوار عرصه میدان کربلا وی ناخدای کشتی طوفان کربلا
کوشم ز جان به امر مطاع تو یا حسین پاس حرم کنم به بیابان کربلا

امام حسین:

یا رب از چیست دلر آه و فغانی دارد اشکم از دیده عجب سیل روانی دارد
سرو آزادجوانان به زمین میغلطد مثل من کیست بگوید که جوانی دارد

عباس:

به فدایت بگو این شورش آهت از چیست

مثل من کیست بگوید که غلامی دارد

دل تو آه و فغان دارد و از من به خدا

در ره دوست عجب سیل روانی دارد

تا من زار نیازم به رخت جان حزین

میتوان گفت که قلب تو ملالی دارد

امام حسین:

زینب زمان ناله است هر دم بنال امشب هر گفتگو که داری کن وصف حال امشب

زینب:

امشب شب وداع است فریاد از غریبی دشمن بی نزاع است فریاد از غریبی

امام حسین:

امشب دو دست عباس در زیر سر نهاده فردا چو شاخ طویی دست از تنش فتابه

زینب:

امشب به قد اکبر زینب کند نظاره فردا چو گل ببیند جسمش هزار پاره

امام حسین:

قاسم به خواب ناز است در بستر خود اکنون فردا کند عروسی اما به حجله گور

زینب:

امشب چرا به خوابم شیر خدا نیامد بیگانگی فزون شد آن آشنا نیامد

عباس:

چرا یا رب علم نبود به دستم استوار امشب
برادر کرده خواب از چشم عباست فرار امشب
ادب نبود که شه بیدار و نوکر خفته در بستر
نداری ای شب هجران ز بی آخر سحر امشب
به خود لرزد به خود پیچد مثال تیر مار امشب
زند مرغ دلر پر هر زمان بی اختیار امشب
برادر جان تو بیداری مرا با راحت دنیا چکار امشب
نهر شمشیر خود را با سپر در زیر سر امشب

شمر:

یابن سعد گر خواب هستی صبح شد بیدار شو
جمله احباب حسین خواهند در این نیمه شب
مست اگر هستی ز مستی صبح شد هشیار شو
وقت آن آمد که شبخون آوریم بیدار شو

بلافاصله فرد به فرد با شمر

عمر سعد	شمر
مرو به پیش سراق که جمله در خوابند	به دو خیمه سرا جمله یار و احبابند
مرو به پیش حرم از علی و آل بود	بدان گذشتن از این مرحله محال بود
مکش حسین علی را غریب کربلا	بسوزم از غم او جان حضرت زهرا
حیف است کشته شود عباس نوجوان	از پیکرش جدا بنمایم دو دست آن
ای شمر کشتن علی اکبر بود ستم	در خون تپیدن علی اکبر بود ستم
راضی شوی چگونه که زینب شود اسیر	سازم اسیر دختر سلطان بی نظیر
ای شمر اینکار نباشد تو را صلاح	خون می کنم روان به بیابان کربلا
ای شمر پس نمی گذاری زین معامله	ای ابن سعد کی گذرم زین مقاتله

شمر:

شد مصمم عزم من رفتن به سوی خیمه هی
لب ببند بر کرنا شیپور چی شیپور زن
سان ببین از لشکر ما مشرف لشکر نویس
ای دلبران کرگندهای کهر را زین کنید
دارد امشب احتمال از هر دو سو فتح و شکست
کوس و کرنا را نوازید ای سپه از هر طرف

عباس:

می رسد بر گوش من بانگ دهل آواز نی
سر بر آر عباس از بالین غم زین ماجرا
کن علم را استوار دار پاس خرگه را
یا حسین کرگشته گشتم کن حلالم از کرم
آه اگر زینب رود اندر اسیری چون کنم
اکبر نسرین عزارم در برم بشتاب زود
تیغ بر کف پاس خرگه را نگه دارید زود
تا ببینم من که ایندم این هیاهو از کجاست
فرد به فرد شمر با حضرت عباس

شمر	عباس
ای تو طبال بزن طبل ستم از چپ و راست	ای خدا باز هیاهو ز صف کین بر خاست
ای مغنی به فغان آر نی و هم کرنا را	هر زمان می شنوم هلله اعدا را
بنمائید ز کین هلله ای سرداران	نعره یا علی از دل بکشید ای یاران

ایها الناس بکوشید زجان بی تشویش	ای عزیزان مگذارید که خصم آید پیش
ای سیاهی تو کی راه به شیران داری	تو کی عزم گرفتاری شیران داری
آمدم تا که زنم بر حرم شه شبخون	دور شو از بر من لال شو ای مرتد دون
فکنم از ره کین نخل حیاتت امشب	ندهم از دم شمشیر نجاتت امشب
فکنم از ره کین زلزله در عرش عظیم	آه از آن دم که سکینه شود از ظلم یتیم
تیغ بر کف بنماید بر این خیمه هجوم	آه از درد دل خواهر زارم کلثوم
رو نمائید شما در حرم پیغمبر	آه و صد آه حسین نیست زحالم مخبر
تنت از کینه کنون بر زبرخس کنم	سرت از گرز گران من به زمین پخش کنم
ای جوان از من و از لشکر کفار بترس	ای لعین از غضب خالق جبار بترس
ای سیاهی تو عجب زار و نزار آمده ای	شب تو در بیشه شیران به چه کار آمده ای
آمدم تا که نمایم تن تو غرقه به خون	ندهم مهلتت اکنون به خدای بی چون
ای سیاهی سر سر کرده کفارم من	بر سپاه شه لب تشنه علمدارم من
شمر زلجوشن از کینه چو خناسم من	شیر میدان صف مهرکه عباسم من

شمر:

وه چه نیکو دولت آمد روبرو داشتتم من با جنابت گفتگو
گر دهی اذم نمایم بنده وار عرض حاجت را به پایت مو به مو

عباس:

شمر ملعون ظالم بی شرم و رو هر چه داری مطلب خود را بگو
لیک مآذون نیستی آبی به پیش دور باش و ساز با من گفتگو

شمر:

عباس ای دلاور میران کارزار ای نور چشم شیر خدا شاه تاجدار
دارم قرابتی به تو از سوی مادرت باشم از این مقدمه بسیار دلفگار
ترسم مباد کشته شوی از ره ستم گردم میان قوم عرب خوار و شرمسار
آوردم از برای شما خطی از امان

عباس:

ای ظالم چشمهای عباس کور باد که اگر غیر از جمال نورانی برادر به جمال احدی از آحاد بنگرم پاهای عباس بریده باد که
اگر غیر از در آستانه برادر به جای دیگری قدم بگذارم

شمر:

می خواستم به مسند عزت نشانم می خواستم از این غم و محنت رهانم
پنداشتی که خصم توام دوست با توام اخلاص خود به عرض ارادت رسانم

عباس:

زین بارگاه عرش برین من برانمت تا دوزخ ای لعین به جهنم دوامت
بنیاد تو ز تیغ بر اندازم ای لعین آنگاه بر سریر جهنم نشانمت

شعر:

ای ماه بنی هاشم

شمر اگر خدمت تو را ندارد مشورتی گویمت گناه ندارد
ماه بنی هاشمی و شهره آفاق روشنی طلعت تو ماه ندارد
پادشاهی تو لایق حسین بود و بس لیک حسین یک نفر سپاه ندارد
دست بدار از حسین و باش سلامت حفظ بدن گر کنی گناه ندارد

عباس:

ای شمر بی ادبانه سخن مگوی شنیدم چشم دریده ادب نگاه ندارد
از دل و جان گوشه گیر کوی حسینم خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد

شعر:

عشق دنیاست برو وصل بده شادی کن بعد از این دور جان با دگران خواهد بود

عباس:

شمر تا گردش این دور جهان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

شعر:

چون شود صبح و زند سر ز ثریا خورشید سر نی راس حسین جلوه کنان خواهد بود

عباس:

عاشق زار حسینم و به گلبانگ حسن ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود

شعر:

عشق و عیش است که اندر دو جهان ای عباس هر دل و دیده در او سیر کنان خواهد بود

عباس:

کر بلا کمبه مقصود من است و دامنم که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

شعر:

شعف و شادیم آن روز بود کز بیداد به زمین خون حسین تو روان خواهد

عباس:

بر زمین خون حسین ریزی و این خون حسین تا ابد سجده صاحب نظران خواهد بود

شعر:

حیف آیم که شوی غرقه به خون ای عباس چون که بالای تو چون سرو روان خواهد بود

عاشق ار سر نهد در ره جانان ای شمر	عباسی:
زلف معشوقه بدست دگران خواهد بود	شهر:
از حسین دست بدار و تو بیا با ما باش	عباسی:
تا که در زیر نگین تو جهان خواهد بود	شهر:
لب فرو بند گشا بازو و بنمای هنر	عباسی:
تا که را خون دل از دیده روان خواهد بود	شهر:
عارت آید که زنی پنجه به سر پنجه شمر از ره خویشی و همبستگی اینها گفتم	عباسی:
گوئیا در بر فولاد خمیر آوردی حالی در برم اینک تو نظیر آوردی	شهر:
چه عجب شمر که رو در بر شیر آوردی نشیدی تو مگر صوت حسینی به عراق آمدی پنجه به سر پنجه عباس نهی	عباسی:
در بر نای جرس بانگ نفیر آوردی که به نوروز عرب باد سفیر آوردی پیش فولاد عجب مشت خمیر آوردی	شهر:
دانه این عهد شکستن به جهان از تو نیاید به برادر بکنی خدمت او هر به تو مغرور	عباسی:
سخنی گویمت از من بشنو روح فزاید روزی آید به سر نمش تو انگشت بجایید	شهر:
این سخنهای غم افزای تو غم را بفزاید سخنان تورگ هاشمی آورده به جوش لب فرو بند و بکش تیغ و بیا در صف میدان	عباسی:
سخنی گو که غم از دل بزداید فزاید ز آستین وقت شده دست یدالله به در آید مرد آنست که لب بندد و بازو بگشاید	شهر:
تا خلق داند سر به سر از کوفه سردار آمده	عباسی:
بشنو ز اولای علی هفتاد و دو هستند ولی	شهر:
اینک به آواز جلی چون قوچ قربان آمده	عباسی:
من شمرم و در جنگ یکی شیر نر هستم از مشرق و مغرب چو مرا جمله شناسند از قهر اگر بر کشم از کینه چو شمشیر	عباسی:
از قوت بازوی خودم با خبر هستم من شمر هنر پیشه یل پر شرر هستم از هر بدرم گر همه عالم سپر هستم	شهر:
من ماه بنی هاشم و محبوب تر هستم از گله روباه مرا نیست هراسی	عباسی:
از شیر فلک مست پر آشوب تر هستم وانه ز خورشید بسی خویتر هستم	شهر:

دارم نسب از حیدر کرار به میدان
در بندگی شاه شهیدان به ارادت
یل در پی پیکار چو اصولب تر هستم
از خیل شهیدان همه محبوب تر هستم

شهر:

از خراسان و صفاهان الی کلکته
حیدر آباد دکن ساحل ترکان با ماست
از ارومیه و قسطنطنیه ملک حلب
چین و ماچین تماچین و لرستان با ماست

عباس:

راست گفתי فرس و فارس لشکر زشماست
قاف تا قاف جهان لشکر شیطان زشماست
گر شماراست به دل غم خوری لشکر خویش
گر شما راست به تن جوشن و خفتان وزره
گوشما راست پس پرده زنان ای ظالم
دولت بانی مجلس نشود هرگز کم
بی کسی در بدری اه یتیمان با ماست
اشک چشم همه تعزیه داران با ماست
لیک غم خواری این امت گریان با ماست
پاره پاره بدن از سر ستوران با ماست
کنج ویرانه نشین زینب نالان با ماست
تا که این مجلس سلطان شهیدان با ماست

شمر:

عباس ای پور علی حیدر کرار
پندم نپذیرفتی و حرفم نشنیدی
ای شبت و سنان منقذ ابن مره عبیدی
ای ارزق شامی و دگر حرمله دون
هر چند نصیحت به تو کردم ندهد بار
ای لشکر کفار خبر دار خبر دار
خولی جفا کار خبر دار خبر دار
بن سعد ستمکار خبر دار خبر دار

عباس:

ای شمر مرا بی کس و بی یار مپندار
ای شاه نجف باب کبارم به کجایی
طفلان حسینم همگی دست برارید
ای اکبر ناشاد خبردار خبر دار
ای قاسم داماد خبر دار خبر دار
نزدیک شده جنگ خبر دار خبر دار
ای شمر مرا مونس و غمخوار و هوادار
یا حیدر کرار خبردار خبردار
از بهر دعا جمله خبردار خبردار

بلافاصله

السلام ای آیه و الشمس بر رویت قسما لسلام ای سوره والیل بر مویت قسم
شمر دون بهر علمداریت امان آورده بود خوب میدانی حسین جان قصد ان ملعون چه بود

امام حسین:

ایا برادر من نور چشم اشرف ناس شجاع معرکه دشت پر دلی عباس
بگو که خواهش آن زشت رو سیاه چه بود که او بسی به تو از مکر گفتگو بنمود

عباس:

ز راه حيله و مكارى آن سگ غدار به من بگفت بيا از حسين تو دست بدار
ولى به تيغ تيز بماليدم آنچه آن گوشش كه شد يزيد و تمنای رى فراموشش

امام حسين:

نمی خورد ز من و تو برادری برهماگر نهی به دل زخم شمر دون مرحم
بدار دست ز دامان من در این صحرامرا گذار در این دشت كربلا تنها
بیا رخ تو ببوسم مرا حلال نما برو تو باش علمدار لشکر اعداء

عباس:

عزیز جان برادر خجالتم دادیکه کاش مادرم عباس را نمی زادی
نیم برادر تو بلکه خاک پای توامفلامر حلقه به گوش در سرای توام
اگر برادریم بر تو ننگ باشد و عار برابر تو بایستم به جای خدمتکار

امام حسين:

مگو چنین سخنان ای برادر غمخوار بیا ز من بشنو از حسين تو دست بدار
بر يزید تو امروز آبرو داریبکن رعایت زينب به وقت غمخواری

عباس:

که ای به درگه تو خیل قدسیان محتاجکسی نکرده چو عباس نوکری اخراج
سوی دامان عطایت می کنم دستم درازنو کورت را نا امید از درگه جودت مساز

امام حسين:

فدای جان تو عباس ای برادر جان الهی آنکه شوم من تو را تصدق جان
ز کار و بار خود امروز من هراسانم نشین به دور تو طفلان خود بگردانم
هوای خلد برین چون تو در نظر داری وصال حیدر صفر تو در نظر داری

عباس:

اهل حریم حسين پشت فلک یاس شد نوبت جانبازی حضرت عباس شد

زينب:

باز صدای وداع میرسد از نو به گوش

کز سر مهر و وفا برده ز سر عقل و هوش

عباس:

می روم ای بینوا من به صف اشقیاء از بدنم هر دو دست میشود از تن جدا

زینب:

حیف از این دستها میشود از تن جدا

کور شود خواهرت تا که نبیند تو را

عباس:

دختر میر عرب اشک مریز اینقدر سایه لطف حسین کم نشود ازسرت

زینب:

آه برادر مگو خاک عزا بر سرم سایه همچون تویی کم نشود از سرم

عباس:

خواهر غم پرورم روی مرا سیر بین ساعت دیگر فتد نخل قدم بر زمین

زینب:

خاک عزا بر سرم میشود ای نور دو عین چون تو روی میشود بی کس و یاور حسین

عباس:

فدای جان تو ای دختر امیر عرب ستاره سوخته برج تعزیت زینب

سپهر چادر نیلی نمود بر سر تو حسین بی کس و بی یار شد برادر تو

روم به جنگ ایا خواهر نکو سیما بدی که دیده ای از من مرا حلال نما

زینب:

کجا تو میروی عباس ای برادر من که ترسم آنکه شوی کشته خاک بر سر من

مرو به جنگ که گردیده خونجگر زینب سفر مکن تو که ترسیده از سفر زینب

عباس:

مکن تو گریه ایآ خواهر نکو منظر مکن تو گریه ایآ بی نوای خسته جگر
مکن تو گریه خدا یاور غریبان است خدای عزو و جل یار غم نصیبان است

سکینه:

یارب چه کنم که دادرس نیستدر فکر سکینه هیچ کس نیست
من طاقت تشنگی ندارم از دست برون شده است کارم

عباس:

از حرف سکینه سر بریدن بهترصد بار به خاک و خون تهیدن بهتر
از حرف سکینه از خجالت مردم مردن ز خجالت نکشیدن بهتر

سکینه:

شوم فداات عمودست من به دامانتالهی آنکه شوم من تصدق جانن
ز تاب تشنه لبی جان من شده است کباب بکن تو چاره آب ای عمو برای ثواب

فرد به فرد حضرت عباس با سکینه

عباس	سکینه
سکینه از چه می بینم علیلت	عمو از تشنگی هستم دخیلت
غمت صبر و قرارم از دلم برد	بکن فکری سکینه اینزمان مرد
مخور غصه برایت آب آورم	بدان از تشنه کامی جان سپارم
روم آب آورم ایندم برایت	نخواهر آب جان من فدایت

عباس:

باز گرد و ناله و شیون مکن شرمسارم در بر دشمن مکن
میروم ایندم به حول کردگار شاید آبی آورم بر روی کار

فرد به فرد حضرت عباس با سکینه

سکینه	عباس
عمو میدان مرو جانم فدایت	روم آب آورم ایندم برایت
عمو جان من نخواهر آب دیگر	ببین خشکیده عمو حلق اصغر
ببین بامر پریشان ایستاده	دلم را خون مکن ای شاهزاده
چه سازم من فدایت ای عمو جان	برو نزد حسین قلبم مرنجان
ز بعد تو که هست یار یتیمان	بود زینب پرستار یتیمان

بلافاصله حضرت عباس:

یا حسین صدای العطش بشنو که آتش میزند بر جانبرای آنکه آب آرم اجازت ده روم میدان

امام حسین:

برادرم عباس سباه من ز تو برجاست چون علمداریتو میروی ، که کند بهر من علمداری

عباس:

تو یا این منصب سقایی از من یا حسین بستان و یا رخصت بده تا آب آرم بهر این طفلان

امام حسین:

جان من بادا فدای جانت ای رعنا جوانمشک آبی زود بردار ای برادر اینزمان
پشت به پشت جان برادر میزنیم بر این سهاستا که آبی آوریم ایندمر به سوی خیمه گاه
راه را من باز می سازم در این میدان جنگتو برو سوی فرات و آب را آور به چنگ

عباس:

یا قاهر العدو و یا والی الولی یا مظهر المعانب یا مرتضی علی
وقت مدد رسیده به هنگام کارزار دستی بزن به قائمه عرش ذوالفقار

امام حسین:

هرکه باشد شیعه باب حسین برکشد از دل صدای یا حسین

الله اکبر

.....

انا ابن محمد المصطفی

.....

انا ابن فاطمه الزهرا

.....

انا بن علی المرتضی

الله اکبر

عباس:

چه دلربایی ای فرات چه بی وفایی ای فرات سکینه کرده غش برات فرات فرات فرات فرات

بعد از جنگیدن

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم دامن حسین برسان دست دیگرم

دست چپم به جاست اگر نیست دست راستما هزار حیف که یک دست بی صداست

دوباره بعد از جنگیدن

حسین ز حال من آگاه نیست و او یلافتاد دست چپم لا اله الا الله

امام حسین:

دست عباس را از زمین بر میدارد

عباسم ای برادر دستت جدا ز پیکرزینب کسی ندارد بعد از تو ای برادر

حکیم طفیل:

دست عباس چون فتاد از تن خوش بود گفتگوی او با من
میروم اینزمان به استعجال کز شقاوت بهرسمش احوال
نه میروم با عمود چون خناس بشکنم فرق حضرت عباس
ای غضنفر فر نکو انفاس شیر میدان کربلا عباس
از برای سکینه بردی آب خوب کردی سکینه را سیراب
ای رخت افتاب لم یزلی حسین خو علی صولت و حسن ایین
نگاه نافذ تو جذبه علی دارد وگرنه تیر به چشمت نمیزدند از کین
فراریان ز جدالت تمام برگشتند زدند تیغ به جسم تو از یسار و یمین
حسین فاطمه را قد خمید و دل بشکست
ببین که گریه نماید چنین به چشم حزین
چه شد آن دست بلندی که به او از بلند
دعویش بود که من بازوی حیدر هستم
ای علمدار رشید تشنه کام منصب و سقایت گشته تمام

عباس:

تشنه لیم من ای اخوا در لب شط کربلا دست من از بدن جدا اخوا بیا بیا بیا

امام حسین:

راه امید بسته شد دل ز غم تو خسته شد پشت حسین شکسته شد آه ز بی برادری

عباس:

کنار نهر علقمه عدو به دور من همه ایا عزیز فاطمه اخوا بیا بیا بیا

امام حسین:

به خیمه چون گذر کنم جای تو را نظر کنم سکینه را خبر کنم آه ز بی برادری

عباس:

وعده آب داده ام طفلک نورس تو را خجالتم مده خدا اخوا بیا بیا بیا

امام حسین:

هر چه کنم نگه اخوا نمی کنم پیدا تو را بگو که در کجائی ای برادرم تو از وفا

عباس:

بر تن چو عقاب از تیر هم بال و پری دارماز اندوه بی دستی بر جان شری دارم
عباسم بی دستم سقایم و عطشانمیا شاه نجف الغوث چون تو پدري دارم
که ای نتیجه امیدواری احباببیا برادر در خون تهیه را در یاب

امام حسین:

آمد لبیک لبیک آمد آمد ای جان شیرین آمدم

بلافاصله

علمدار سپاهم ای برادر شهید بی گناهم ای برادر
فلک آخر به ما جور و جفا کرد دو دست نازنینت را جدا کرد
فراق اکبر شیرین زبانهم اگر چه کرده پیر و ناتوانم
ولی از داغ تو پشتم شکسته همه راه امیدم گشته بسته
سکینه در حرم بی صبر و تاب است نشسته منتظر از بهر آب است
عباسم نه تورا دست به تن تا که به گردن فکنم نه مرا تاب و توان نعش تو زینجا ببرم

عباس:

مرا به خیمه میر تا که حالتی دارم چرا ز روی سکینه خجالتی دارم
ز من بگو به سکینه بدار معذورم برای آب عمو از خجالتت کورم
سکینه جان به خدا در فرات آب نخوردم به یاد تشنگی تو با لبان تشنه بمردم
روم ز شوق کنون جانب رسول الله اقول اشهد ان لا اله الا الله

امام حسین:

چرا ای غرق خون از خاک صحرا بر نمیخیزی حسین آمد به بالینت تو از جا بر نمیخیزی
عدو از چار سو آهنگ یفمای حرم دارد چرا از بهر یاریم برادر بر نمیخیزی
خیامر کودکان خالی از آب است و پر از افغان چرا سقای من از پیش دریا بر نمیخیزی
نماز ظهر را با هم ادا کردیم ای عباس شده وقت نماز عصر آیا بر نمیخیزی
شکست از مرگ تو پشتم برادر داغ تو کشتم که میدانم دگر از خاک صحرا بر نمیخیزی